

**شرحهای خستگی آوری که
مورخین ایرانی از جنگهای
این زمان داده اند**

تا آنجائی که من اطلاع دارم هنوز هیچ
تاریخ مسلسل و انتقادی راجع بجنگهای
ایران با عثمانی و گرجستان و ازبکبه و
غیره نوشته نشده است. اما برای مورخینی

که زبان فارسی و ترکی بداند مواد بسیار مهیاست. و قایع جنگی بسیاری که در
تواریخ ابن عهد از قبیل عالم آرای عباسی مثلا موجود است قرائت کتب مزبوره
را برای هر کس مشکل و خسته کننده میسازد مگر آنهایی که مخصوصاً بموضوعات
جنگی علاقه مند باشند حتی از مد نظر تاریخ جنسی هم کتب مذکور ضایع و
فاسد هستند زیرا که در هر صفحه تفصیل بیهوده دیده میشود و اساساً طرح و حدود
فصول معلوم نیست. مطالب بسیاری که ما بدانستن تفصیل آنها مایلیم بکلی مسکوت
مانده و فقط بر حسب اتفاق بطور مختصری تصادف میکنیم که در آن شعه از اوضاع
دینی و اجتماعی زمان بیان شده است. راجع بانتزاع جزیره هرمز واقعه در خلیج
فارس از چنگک پرتغالیها که در مارس ۱۶۲۲ مغلوب قوای متحده ایران و انگلیس
گردیدند طبعاً شروع مفصله در کتب انگلیسی آن عصر می بینیم.

راجع بآبادی و شکوه اصفهان در عهد شاه عباس و کثرت
عده سیاسیون و تجار و هیئت های اعزامی خارجی که آزادی و
جوانمردی شاه نسبت بملل غیر مسام آنها را بپایتخت ایران

**صفات شاه عباس و
تشکیلات او**

جلب میکرد در مقدمه اشاره شد این قسمت و مطالب شبیه بآن بتفصیل تمام در جلد
اول تاریخ عالم آرای عباسی مسطور است. نصف این کتاب را مقدمه مفصلی مشتمل
بر دوازده مقاله فرا گرفته است مقاله اولی که از همه منصل تر است در ذکر پادشاهان
کامگار و اجداد نامدار. در نسخه خطی من قریب (۲۰۰ صفحه را فرامیگیرد) مقالات
دیگر هر چند مختصر تر است و غالباً متجاوز از یکی دو صفحه نیست اما بیش از
نخستین حاوی مطالب بدیهه و مبتکره می باشد. مثلاً: در ذکر توجه و استغراق آنحضرت
بدرگاه الهی و کیفیتی که از اجداد کرام میراث یافته - در اصابت رای و دانش خدا
داد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است - در شایستگی رتبه صاحبقرانی و
ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام - در عدل پیرائی و ترفیه حال عباد و امنیت طرق

که موجب آرایش بلاد است - در نفاذ امر و قهاری و آتش مزاجی که حکمتهای نامنتهای الهی است - در قواعدی که در امور جهاننداری و صالح نموده - در بی تعینی و درویش نهادی و بی تکلفی ها و جمعیت ضدین - در ذکر احقاق حقوق خدمتگذاران و دوری جستن از مملکت ذوی الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروت است - در تعارف احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و مسالك و اقالیم سبعه - در ذکر آثار خیر و انشاء واحداث عمارات عالیهممالک - در بیان معارک و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون - در تولد و ایام طفولیت و شمه از احوال اعیان و علماء و وزراء و اطباء و خوشنویسان و نقاشان و شعراء و نواب درگاه .

در مقاله ششم راجع بنفاذ امر و قهاری او اسکندر منشی

سختگیری و قهاری

مؤلف کتاب گوید هیچ آفریده را قدرت آن نبود که لمحّه از اجرای احکام او غفلت کند مثلاً اگر پدری را مأمور بقتل فرزند میکرد علی الفور باید فرمان مطاع را چون فرمان قضا گردن مینهاد - و اگر در اجراء امر تهاون مینمود فرمان معکوس میشد و این بار پسر بکشتن پدر مأموریت می یافت و اگر پسر نیز تعلل میکرد دیگری بقتل هر دو معین می گشت . با چنین سیاستی جریان امرش با علی درجه سرعت رسید و کس را در اجرای فرمان قضا جریان زهره تردید نبود امرای لشکر را امر داده بود که در هنگام هر

حضور اجباری در مورد سیاست

سیاستی حاضر و ناظر باشند هر حاکم و امیر را مسئول نظم طرق و شوارع ولایت خود ساخته بود . دروغ را به سختی مجازات میداد و عموماً گمان میرفت هر کس باو راست نگوید من جانب الله آگاهی خواهد یافت . اما از طرف دیگر در معاشرت با درباریان با کمال سادگی و محبت رفتار میکرد مطالب و دعاوی حقه آنها را مورد توجه قرار میداد و از زلات و خطایای سهوی و اتفاقی آنان غمض عین می فرمود .

شاه عباس مهربانی را با سختگیری آمیخته داشت

هر چند از مجالس بزم و باده گساری محترز و کناره گیر نبود لیکن میل وافر داشت که همیشه از وقایع ممالک و سلاطین همجوار اطلاعات دقیقه باور دهند و توجه کامل نسبت بتوسعه اداره و قایع نگاران و جاسوسان مبذول میداشت . در لغت صاحب مهارت بود و شعر رانه تنها قدر و قیمت مینهاد بلکه

گاهی خود نیز بگفتن آن مبادرت میورزید.

از جمله بلادی که از توجهات او آبادی یافت یکی اصفهان پایتخت او بود دیگر مشهد که چنانکه گفتیم از چنگ و حشیان ازبکیه رهائی داده و باعلی درجه احترام و اعتبار رسانید. همچنین شهر اردبیل که خوابگاه نیاکانش بود و کاشان که در نزدیکی آن سدی موسوم بپند تهرود^۱ تاسیس نمود و استرآباد و تسریز و همدان و ولایت مازندران که در نظر او بسیار مطبوع آمده و در آن عمارات باشکوه بنا نهاد و راه شوسه از استرآباد باشرف ایجاد کرد. شرح این راه در تالیف بزرگ لرد کرزن راجع بایران دیده میشود. ^۲ اما در باب فتوحات او لشکرش از جانب شمال شرقی بمرو و نسا و ایبورد و اندخود حتی بلخ رسید و از سوی شمال غربی از نخجوان و ایروان و گنجه و تفلیس و دربند و باکو گذشت.

بهیچوجه نمیتوان در اینجا از احوال بزرگانی که اسکندر بیک

فتوحات او

نامشان را ذکر کرده است. شرح جامعی نوشت مشار الیه

بقسمی که در چند جای کتاب خود ذکر میکند در سنه ۱۰۲۵ / ۱۶۱۶ بنگارش مشغول بوده و مفصلاً احوال معاصرین خود را نوشته است اما مهمترین آنها از اینقرارند:
از طبقه روحانیون و علماء میر محمد داماد و شیخ بهاء الدین عاملی

خوشنویسان

از خوشنویسان مولانا اسحق سیادوشانی - محمد حسین

تبریزی و میر معزی کاشی - میر صدرالدین محمد و غیره. از صنعتگران و نقاشان مظفر علی - زین العابدین - صادق بیک - عبد الجبار و غیره.

از طبقه شعراء ضمیری - محتشم - ولی - وحشی - خواجه حسین

شعراء

میر حیدر معنائی - برادران طیفور و داعی - و الهی و ملک

قمی - حاتم کاشانی - صبری روزبهانی - حسابی - قاضی نور اصفهانی - حالتی - هلاکی
مظهری کشمیری - فروغی - طبخی - سلطان الفقراء - کاکا - شرمی - این سه نفر از اهل قزوین بوده اند.

از جمله مطربان حافظ احمد قزوینی - حافظ جلاجل باخرزی

مطربان و اهل نغمه

حافظ مظفر قمی - حافظ هاشم قزوینی - میرزا محمد کمانچه -

و غیره

استاد محمد مؤمن - استاد شهسوار چهار تازی - استاد شمس

(۱) صفحه ۶ - ۱۸۵ کتاب این جانب موسوم به (سالی در میان ایرانیان)

رجوع شود . (۲) جلد اول صفحه ۸ - ۳۷۶ و غیره .



روپروى صفحه ۸۸



روبروی صفحه ۸۹

شیبورغوثی^۱ و رامینی - استاد معصوم کمانچه - استاد سلطان محمد طنپور - میرزا حسین طنپور - استاد سلطان محمد چنگی - دیگر از جمله قصه خوانان و شهنامه سرایان حیدر و محمد خرسند و فتحی دو نفر اخیر الذکر برادر و از اهل اصفهان بوده اند . چون آوازه این طبقه که عبارت بود از مطربان و اهل نغمه خیلی بی دوام است من در اینجا به تفصیل اسمشان را نقل نمودم تا معلوم باشد که در آن عهد چه قسمی از صنعت موسیقی طرف توجه عامه بوده است :

از اینکه شاه عباس سزاوار لقب « بزرگ » بوده حرفی نیست مورخین اروپائی مانند سرجان ملکم^۲ هر چند خشونت ها و سخت گیریهای او را عذری موجه نیاورده اند ولی اغماض کرده و از انظار پوشیده اند .

اما کشتن پسر ارشد خود صفی میرزا و کور نمودن برادر **لکه هائی که بردامن سلطنت او افتاده است** دیگر موسوم بخدا بنده میرزا و سوانح دلخراشی که متعاقب آن قضیه پیش آمد .^۳ صفحه سیاهی در جریده پرافتخار پادشاهی او قرار میدهد . وفات شاه عباس در اوائل سنه ۱۶۲۹ واقع شد پس از وی نوه اش سام میرزا بر تخت ایران نشست و نام پدر ناکام را عاریه کرده خویشتن را شاه صفی اول نامید .

روایتی است معروف در میان مسلمانان^۴ که سلیمان وفات یافت در حالتیکه بر عصای خود تکیه کرده بود . طایفه جن که بحکم او در بنای معبد کار میکردند از رحلتش اطلاع حاصل نکردند مگر پس از یکسال که کرم عصارا خورد و جسد سلیمان بر زمین افتاد . این افسانه درست بر سلطنت صفویه در قرن بعد از شاه عباس منطبق میشود . عباس اول به نیروی عقل و قوت عزم ایران را قرین امن و امان و آبادی کرد بطوریکه تا قریب یکصد سال بعد اخلاف خود را با وجود هربی لیاقتی و ضعفی که داشتند از اضمه جلال نگاهداشت .

از این تاریخ تا زمانیکه هجوم افغان ها در سنه ۱۷۲۲ آن خاندان را بر انداخت چهار نفر از اخلاف شاه عباس بر تخت نشستند اسامی آنها بقرار ذیل است نوه اش شاه صفی که در

**جانشینان شاه
عباس اول**

(۱) در عالم آرای عباسی صفحه ۱۳۵ جلد اول چاپ طهران شمسی شترغوثی قید شده است (مترجم) (۲) تاریخ ایران (چاپ ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۶-۵۵۵ (۳) رجوع بتفسیر قرآن مجید ۳۴ - « ۱۳ » . (۴) ایضاً صفحه ۵ - ۵۶۰

فوق گفته شد «۱۶۲۹-۱۶۴۲» نیره‌اش شاه‌عباس ثانی «۱۶۴۲-۱۶۶۶» و نتیجه‌اش صفی که بعدها بنام شاه‌سلیمان دوباره تاجگذاری کرد «۱۶۶۶-۱۶۹۴» دیگر شاه حسین «۱۶۹۴-۱۷۲۲»

کروسینسکی^۱ راجع بشاه صفی میگوید: « بطور شاه صفی «۱۶۲۹-۱۶۴۲» که تحقیق در ایران دوره باین خون‌آلودی و بی شفقتی ظالمی خون آشام بوده است هرگز نبوده است » و در وصف آن گوید « که يك

سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی بود ». اما همانوی^۲ مینویسد شاه بقدری کم در امور دولتی مداخله میکرد که ایرانیان بزحمت میتوانستند بفهمند شاهی دارند. اگر نه این بود که غالب اوقات احکام وحشیانه از جانب او صادر میگشت و دامن سلطنت را بخون بیگناهان آلوده میساخت. و نیز مینویسد « از روی کمال دیوانگی قندهار و بابل (بغداد) را که دوشهر معظم سرحدی او بودند از دست داد »

اماراجع بشاه عباس ثانی بنا بر قول (کروسینسکی^۳ شاه عباس « ثانی ۱۶۴۲-۱۶۶۶ » « پس از شاه اسمعیل اول و عباس کبیر ایران چنین پادشاهی از خاندان صفویه بخود ندیده است » هر چند مثل پدر و اجدادش « خیلی در

شراب افراط میکرد. و چند رفتار بیرحمانه نمود و شبگردیهائی کرد که حقاً قابل ملامت و سرزنش بود اما فی الحقیقه خود را لایق تاجی که بر سر داشت معرفی کرد. « ژزویت مذکور گوید: « هر قدر در کار سلطنت پیش میرفت رعایا و ملازمان بیشتر او را میخواستند و همسایگان بیشتر از او میترسیدند، عدالت را دوست داشت و بر حکام و عمالی که از قدرت خود استفاده نامشروع کرده ب مردم ستم وارد میآوردند بهیچوجه ابقا نمینمود. چندین فقره از این اعمال در سفر نامه تاورنیه دیده میشود. شاه عباس ثانی روحی نجیب و بزرگ داشت نسبت بخارجیان مهربان بود و عیسویان را آشکارا حمایت میکرد و ابداً اجازه نمیداد

(۱) صفحه ۴۴ از ترجمه انگلیسی (لندن ۱۷۲۸) . (۲) انقلاب ایران (لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۲۰ (۳) صفحه ۸ - ۵۷ از کتاب مذکور (۴) صفحه ۴۹ از کتاب مذکور

که از نظر مذهبی آنان صدمه وارد آید و میگفت « هیچکس جز خدا صاحب وجدان و عقیده آنان نیست من فقط بر جسم و ظاهر آنان حاکم هستم و تمام رعایا بطور تساوی اهل مملکتند پیرو هر مذهبی میخواهند باشند شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت از عدل و داد خود بهره‌مند سازد » بالجمله این سلطنت آخرین برق عظمت سلسله صفویه بود زیرا که شاه سلیمان بنا بر قول کروینسکی^۱ صفات حمیده پدرش عباس ثانی را به میراث نبرد و اخلاقی پست داشت اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه و وحشیگری هائی است که بیان یکی از هزار آنها بر شخص گران میآید. وقتی که در حال مستی یا غضب بود هیچکس از مجاورینش بر جان و مال خود ایمنی نداشت. دست‌ها باها بینی‌ها و گوشها برید چشمها بیرون آورد و زندگانیها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت. شخصی که در ابتدای مجلس طرب پیش از همه حضار طرف توجه او بود در انجام مجلس بزم بقر بانگگاه میرفت. این حالتی است که سرجان شاردن نقل میکند و مشارالیه در بعضی از بحافل مزبوره خود برای العین آن وقایع را دیده است. اشخاصی که بحضور میرفتند چنان خود را در خطر میدیدند که یکی از بزرگان در گاه میگفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم چند دفعه توجه کردم آیا سرم روی شانهایم قرار دارد یا نه. از زمان پادشاهی این شخص ایران روی بضعف و انحطاط نهاد خیالات او بقدری از افکار پادشاهان دور بود که چون از خطر عثمانیان او را مطلع ساختند و گفتند اگر از حالا در تدارك لشکر نیفتاده و خود را برای مقابله حاضر نکنید عثمانیان چون از کار مصالحه با عیسویان فارغ شدند بر بهترین ولایات ایران حمله خواهند آورد. شاه در جواب گفت: اگر اصفهان را برای ما بگذارند ما را با کی نیست. «

شاه حسین آخرین پادشاه صفویه بود (زیرا که دو

شاهزاده که پس از او نام پادشاهی داشتند یعنی

طهماسب ثانی و عباس ثالث بازیچه و دست‌نشانده

نادرشاه بودند) این سلطان اخلاقاً خیلی با اسلاف

خود تفاوت داشت زیرا که از کثرت توحم حتی در حین لزوم هم ملایم‌ترین سطوت و سیاستی

را نشان نمیداد «^۲ روزی که بر حسب اتفاق با طمانچه مرغابی را بچروغ کرد «خودش بقدری

متوحش شد که (وئی فی الحقیقه مرتکب جنایتی گردیده و عبارتی را که معمولاً در

شاه سلطان حسین متعصب بی

حال (جلوس ۱۶۹۴ خلع

۱۷۲۲ - قتل ۱۷۲۹)

(۱) صفحه ۸ - ۵۷ از کتاب مذکور (۲) کروینسکی ص ۱۰۵ - ۱۰۸

ایران هنگام ریختن خون انسان میگویند بر زبان رانده و گفت «قائلو اولدم» یعنی آلوده بخون شدم و غالباً فرمان میداد که دوست تومان بعنوان کفاره عمالی که بنظرش گناه عظیم می‌آمد بفقراء بدهند. این پادشاه حالت طلبگی داشت و از فقه بی اطلاع نبود بی اندازه در تحت نفوذ ملاها واقع میگشت و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی بلیغ داشت بحدی که برای خود لقب «ملا» یا «پارسن حسین»^۱ تحصیل کرده بود. هر چند بدو در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت اما بعد ها باصرار ما در بزرگ و ابرام ندمای شرا بخوار و خواجہ سرایان جاه طلب لب آن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان در روی تأثیر نمود که: «بہیچوجہ مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیارند ما و خواجگان نبود و امیدداشت که هر طور میل دارند امور ممالک را حل و عقد نمایند. آنان نیز با کمال خود سری رفتار میکردند زیرا که بخوسی می دانستند شامی که ضعیفانه رشته امور را بالتمام از دست داده و حتی عراض داد خسرو امان را هم باز نکرده برای رسیدگی بدر باریان خود تسلیم کند بہیچوجہ بیعی از جانب او نباید داشت»^۲

در این تالیف که قبل از هر چیز باید از ادبیات فارسی سخن راند و بعد از آن بتاریخ ایران پرداخت آنهم خیلی باختصار مگر در مواردیکه مربوط بتغییرات اساسیہ قطعیه در روایات ملیہ باشد طبعاً دخول در تفصیل اوضاع دوره اخیر سلطنت صفویہ لزومی نخواهد داشت خاصه در صورتیکہ چندین تالیف مهم و عالی راجع بانحطاط و زوال این سلسلہ جلیله و در موضوع احوال ایران در آن عصر در دسترس خوانندگان انگلیسی هست از تالیف مزبوره کتب ذیل را نام می‌بریم:

ادام الیاریوس منشی سفیری که از جانب فردریک دوک هلستین

بهترین شرحی که
معاصرین راجع
باین دوره نوشته‌اند

بروسیه و ایران آمد از تاریخ نوامبر ۱۶۳۶ تا فوریه ۱۶۳۸ در ایران بود. سفرنامه و سیاحتنامہ او که بزبان لاتینی نوشته شده اول بفرانسه سپس توسط جان دیویس بانگلیسی ترجمه

گردید. نسخه انگلیسی که در سنہ ۱۶۶۹ منتشر شده در دست اینجانب است.

الیاریوس یا به تلفظ اصلی اسم او الشلاگر شخصی بصیر و

(۱) الیاریوس
(۱۶۳۶ - ۱۶۳۸)

دقیق بوده و ظاهراً اطلاع کامل از تری و فارسی داشته است و کتابش یکی از بهترین مدارکی است برای تاریخ ایران

(۱) ایضا ص ۷۱ «Porson Hossein» (۲) کروسینسکی صفحه ۷۶

در قرن هیفدهم میلادی .

پروافائل دومانس رئیس مرساین کابوشن مقیم اصفهان در سنه
 ۱۶۱۳ متولد شده و در ۱۶۴۴ بایران آمده در ۱۶۹۶ بدرود
 (۲) پروافائل دومانس (۱۶۴۴ - زندگانی گفت کتاب او که موسوم است به (حالت ایران
 (۱۶۹۶) در ۱۶۶۰) که سپوشفر آنرا دانشمندانه طبع و نشر نموده
 است (۱۸۸۰ پاریس) شرح گرانبهای از تشکیلات ایران در دوره که کمی
 بعد از اولیاریوس است میدهد اما بیانات او مثل عبارات اولیاریوس زنده و با آب
 و رنگ نیست .

شوالیه شاردن در ۱۶۴۳ متولد شده دو مرتبه بایران مسافرت
 (۳) شاردن کرده هر بار شش سال توقف نمود (۷۰ - ۱۶۶۴ و
 (۱۶۶۴ - ۱۶۷۷) و در سنه ۱۶۸۱ در لندن اقامت گزیده بتاريخ ۱۷۱۳

در آن شهر وداع زندگانی گفت . از سیاحتنامه ایران شاردن من یک نسخه را
 که لانگلس استاد دانشمند در (۱۸۱۱ پاریس) در ۱۰ مجلد منتشر ساخته است
 در دست داشته ام در صفحات ۲۴۴ - ۱۵۱ جلددهم تحت عنوان ملاحظات تاریخی
 ایران از قدیمترین ازمنه تا زمان حاضر شرح حیرت انگیزی دیده میشود که ناشر
 کتاب اضافه نموده و تاریخ ایران را تا عهد فتحعلیشاه خلاصه نموده است .

شیخ علی حزین که نسب خود را بشیخ زاهد گیلانی معروف
 (۴) شیخ علی حزین مرشد شیخ صفی الدین جند سلاطین صفویه میرساند در سال
 (۱۶۹۲ - ۱۷۷۹) در ۱۶۹۲ در اصفهان متولد شد و پس از سرف قسمت اعظم

عمر در این شهر در سال ۱۷۳۴ بهندوستان رفت و دیگر بر نگشت ، کتاب
 خود را در ۱۷۴۱ تألیف نمود در سنه ۱۷۷۹ پس از عمری دراز در بنارس وفات
 یافت . متن فارسی و ترجمه انگلیسی کتاب او در سنه ۱۸۳۰ توسط ف . ث . بلفور
 Belfour منتشر گردید . هر چند شیخ مشارالیه خود نیز در واقعه هائله که در سال
 ۱۷۲۲ بر اصفهان وارد شد حضور داشته است اما شرحی که از محاصره این شهر بدست
 افغانها ورنج و محنت اهالی میدهد خیالی از تحریرات کورسینسکی و سایر مشاهده کنندگان
 اروپائی کم رنگ تر و بی تاثیرتر است . اما از طرف دیگر ترجمه احوال امراء و اعیان

و علماء و شعراء معاصرین قیمت خاصی بر کتاب او میگذارد .

فاطر کروینسکی که هیجده الی بیست سال قبل از سنه ۱۷۲۲

رئیس ژریت های اصفهان بوده کتاب بسیار خوبی بنام «تاریخ

انقلاب ایران» در باب سلسله صفویه از آغاز تا سنه ۱۷۲۷

(۵) کروینسکی
(۱۷۲۷-۱۷۰۰)

تألیف و وقایع حمله افغانها را بتفصیل تمام ذکر کرده است .

جوتانس هانوی که در سالهای ۴-۱۷۴۳ در ایران بود و

جدد کتاب باسم : شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی

بخر خزر بانضمام یک سفر نامه در سنه ۱۷۵۳ تألیف و منتشر

(۶) هانوی
۱۷۵۰ - ۱۷۴۳

نمود بعد ها دو جلد دیگر ضمیمه آن کرد بعنوان انقلاب ایران جلد اول مشتمل بر

ذکر وقایع عهد شاه سلطان حسین و حمله افغانها و سلطنت سلطان میر محمود

و جانشین او اشرف جاد دوم در تاریخ غاصب معروف نادر قلی از سال تولد

۱۶۸۷ تا روز وفات ۱۷۴۷ بانضمام بعضی وقایع ایام قائم مقام بدبخت او عادل شاه

در قسمت اول تاریخش هانوی مطالب بسیار از کروینسکی اخذ نموده اما راجع

بدوره اخیر از سنه ۱۷۲۷ - ۱۷۵۰ و در تمام تاریخ نادر شاه کتاب او مأخذ مستقل

و معتبری است مضافاً اینکه سبک تحریرش در سر تا سر کتاب زنده و برای مطالعه

مطبوع است .

فقط معدودی از سیاحان و نویسندگان هستند که تالیفاتشان

قسمتی از عهد مزبور را روشن میکنند . آنها را بتفصیل

ذکر کردم از آنرو که منحصرأ طرف رجوع من بوده اند

اما اگر کسی بخواهد صورتی از کلیه آنها ببیند و استفاده کامل

بر دلزام میآید که بمقدمه مسیوشفر بر کتاب پرر افائل دو مانس

رجوع نماید که شرح آن در فوق گذشت تواریخ اروپائی در این باب بنا بر قول و ادله سر جان

ملکم اخیلی از کتب مورخان فارسی زبان مفید تر و روشنی بخش ترند و چنانکه مشارالیه گوید

برای آنها «بزحمت میتوان عهدی باین نامساعدی و نامناسبی فرض کرد، مدنی قریب یکقرن

گذشت بدون اینکه واقعه سیاسی عظیمی واقع شود و حتی امن و آسایش فوق العاده که

حکمرانها بود برای ایران فائده حاصل نمی نمود. راست است که شاهزادگان -

دوره اخیر سلطنت
صفویه مورخین ایرانی
را بنحایت تشویق
نمیکرد

نجبا - و امرای بزرگ این سلطنت از خطر جنگ داخلی و جدال خارجی فارغ بودند، اما سبب و مالشان بازیچه عده سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود، طبقات دانه کمتر از درجات عالی به خطر دچار میشدند اما روز بروز خوی جنگجویانه و طبع سلحشورانه را از دست میدادند و آنچه در بر تو صالح و امنیت مملکت جمع آوردند روزی که دینار نتوانستند از مملکت دفاع نمایند قدر و قیمت خود را بکلی از دست داد. می توان گفت ملت روی اساس شهرتی که سابقاً تحصیل کرده بود وجود خود را حفظ میکرد تا روزیکه آنچه حاصل نموده بود از دستش رفت و در اثر توسعه ملایم اما محقق يك انحطاط فساد آلودی، نتوانست مختصر جنبشی بخود داده و فقر و فلاکت و خرابی را که در نتیجه حمله معدودی افغان بر او نزول کرده بود، دفع و رفع نماید. فتح افغانها چنان ایران را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم از اینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی آور و حوادث دردناک آن عهد خودداری کرده باشند».

شیخ علی حزین^۱ نیز کاملاً همین نظر را اظهار میکند. «قرنها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمتهای دنیوی در ممالک بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته مستعد آسیب عین الکمال^۲ بود پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش طلب را که قریب یکصد سال شمشیر ایشان از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطر نمیگذشت^۳ تا اینکه محمود^۴ مذکور با لشکر موفور بممالک کرمان و یزد رسید و غارت و خرابی بسیار کرده عازم اصفهان شد و این در اوایل سال اربع و ثلاثین و مائة بعد الالف بود»

جناس هانوی^۵ نیز بهمین طریق قضیه را نقل می نماید «ایران هیچوقت بیش از ابتدای این قرن (قرن هیجدهم) از آسایش کامل بهره مند نبود. معاهداتی که با همسایگان بسته بود بخوبی رعایت میشد و از هر حمله خارجی او را محفوظ میداشت و با وجود سست حالی و توانگری اهالی که نتیجه طبیعی امنیت مختداست، باز هم بیم خطری از طرف اهالی خود مملکت نمیرفت. این مملکتی که در عهد

(۱) صفحه ۱۰۶ از چاپ بلفور و صفحه ۱۱۶ از ترجمه مشارالیه (۲) چشم بدرا عرباعین الکمال میگویند زیرا که هرچه در نوع خود بکمال رسید آماج تیر آن خواهد گشت. (۳) مقصود فتح قندهار و طغیان افغانها در تحت ریاست میرویس است. (۴) پسر و جانشین میرویس. (۵) انقلاب ایران جلد اول صفحه ۲۲

سالفه بآنهمه انقلابات دچار شده بود در این عصر بر حسب ظاهر چنان اساس امنیت و صلحش استقرار و استحکام داشت که خبر شکست یافتنش تمام عالم را متحیر ساخت مسبب و فاعل این واقعه عظیمه قومی بود که حتی امرای خودش هم از حالش اطلاع نداشتند و امروز فقط بواسطه شهرت ملتی که تحت انقیاد خود در آوردند معروفیت حاصل کرده اند این قوم را باسم و عنوان عمومی افغانه میشناسند .^۱

سابقاً گفتیم که سیاست شاه عباس کبیر عاقلانه و دوراندیشانه بود اما در این جا لازم است گفتار سابق را تفسیر نمایم . هر چند شاه عباس بر قدرت سلطنت بسیار افزود لیکن بالاخره

عیوب سیاست
شاه عباس

این امر بضعف مات و پستی اخلاق حکام آن منجر گردید . پادشاهان سابق از قوم و خویشان جاه طلب خود و رؤسای طوایف مقتدر و شهر نشینان گردنکش جمعی در رکاب داشتند و شاه عباس بجای تمام این ها شخص خود را تنها معالج معرفی کرد . در عوض اینکه اولاد خود را بمقامات عالیه اداری رسانیده و در جنگت شرکت بدهد شاه عباس یا آنها را از حایه بصر محروم ساخت و کشت یابر چهار دیوار حرم محصور کرد در این مکان هم چنانکه کرونسکی^۲ می نویسد روزگار را بزحمت و ریاضت و جوع میگذرانیدند و از لذائذ و تجملات پادشاهی بی بهره مانده و تربیتی بسیار ناقص یافته تحت نفوذخواجه سرایان در می آمدند و بالاخره همین خواجگان در مملکت صاحب اولین درجه اقتدار گردیدند . پیش از این اشاره کردیم که چگونگی نجبا و بزرگان و رؤسای طوایف را از میان بر داشت و به تشکیل شاهسون پرداخت تا برای هفت قبیله که سابقاً حامی اجداد او بودند معارضی تهیه شود . نکته عجیب دیگر که دلالت دارد بر اینکه شاه عباس کاملاً اصل « تجزیه کن تا حکم فرما شوی » را مراعات میکرده این است که عمداً در تمام شهرهای بزرگ دودسته ترتیب داد که علی الظاهر و بطور مصنوعی بایکدیگر بنای ضدیت گذارند .

(۱) اما مورخین عرب از جاه این الاتیر در چندجا اسم افغانها را می برد که نخستین آن در ذکر وقایع سال ۷/۳۶۶-۹۷۶ است . در اواسط قرن چهاردهم میلادی خیالی در جنوب شرقی ایران خود سرانه رفتار میکردند رجوع شود بترجمه اختصاری من از تاریخ گزیده (سلسله انتشارات کتب

کروسینسکی^۱ هم آنها را بلندگ و فانگ می نویسد. این دو حزب هر چند وقت یکبار با یکدیگر مشغول جدال میشدند تا اینکه بنا بر قول کروسینسکی «چنان با هم مخالف و بخون هم تشنه باشند که اهالی ولایت مختلفه هموار سلاح در کف با یکدیگر مشغول شوند و تفر و خصومت را دورتر از ولایت خود نبرند» باز مشارالیه می نویسد (ص ۹۲) «هر چند سلاحی نداشتند زیرا که تصور نمیشد جز چوب و سنگ اسلحه بکار ببرند، اما گاهی بقدری آتش قتال بالا میگرفت و خونریزی پیاپی میرسید که شاه مجبور میشد لشکریان را باتیغ کشیده بمیانہ بیاورد و آنها را از هم دور سازد ولی گاهی با وجود این طرز مداخله باز هم جدا کردن مقاتلین مشکل می نمود چنانکه در اصفهان سال ۱۷۱۴ لازم شد سیصد نفر در عرصه جدال عرضه شمشیر آبدار کنند تا آتش جنگ فرو نشیند و مبارزان از هم جدا شوند»

در عهد «ملا حسین» آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت و بد بخت بود علاوه بر خواجه سرایان یک طبقه دیگر نیز نشو و نما یافت و قوی شد اقتدار و نفوذ این طبقه چندان برای

غلبه ملاها که فردا کمال آنها
ملا محمد باقر مجلسی
بوده است

عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که الامام محمد باقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخص مهیب و هول انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت. بعدها بتفصیل از احوال او خواهیم نگاشت. مریدان و معتقدان^۲ او گویند پس از فوتش (سنه ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹) ۳ بقلیل مدتی حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ بآن درجه از سختی و تیرگی رسید و اظهار میدارند که فقدان چنان شخص بزرگواری ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوه انتقاد دارند آن پیش آمدها را تا درجه مر بوط بسختگیریها و آزادی کشیهای او و همکاریهاش خواهند دانست.

(۱) صفحه ۹۱ هانوی «جاد سوم صفحه ۳۲ و صفحه ۳۳» آنها را بلوک و فلوک می نامد و مدتی بعد آنها را حیدری و نعمتی می خوانند. (۲) مثلا فصوص العلماء صفحه ۲۱۶ از چاپ سنگی ۱۳۰۶/۹-۱۸۸۸. (۳) کلمات «غم و حزن» ماده تاریخ وفات اوست.

فصل چهارم

خلاصه تاریخ ایران در دو قرن اخیر (۱۷۲۲ - ۱۹۲۲ م)

پس از تردید بسیار و امتحانات بیشمار بالاخره مصمم شدم که گزارش دو قرن از تاریخ ایران را در يك فصل جای بدهم . اگر این تألیف يك تاریخ سیاسی از ایران بود البته این اقدام بی تناسب می شد . زیرا که این مدت طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است : حمله افغان و خرابی های آنها - ظهور برق وار و افول ناگهانی آن فاتح حیرت انگیزی که نادر شاه نام داشته - طلوع کریمخان زند که در میانه يك عالم اغتشاش و بدبختی و فقر قد برافراشت و او را عموماً از بهترین حکمرانان ایران میدانند - پیدایش جانشین او اطف علیخان که جوانی ظریف و زیبا و ناکام بود - استقرار دولت قاجاریه در خلال این احوال - از جمله حوادث مهمه دیگر دو واقعه قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود : ظهور و نشو و نماي مذهب بابیه تا سال ۱۸۴۴ و انقلاب سیاسی ۱۹۰۶ . این دو واقعه در حیات عقلائی و توسعه ادبیات ایران عمقاً تغییری حادث نموده و هر يك از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل و بزرگ بشود و در يك فصل گنجایش نخواهد یافت . این کتاب نه از لحاظ سیاست بلکه از نظر ادبیات نگارش یافته است و تاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپائی حتی دانشمندی ترین آنان در جزء ذخایر اطلاعات خود شمه از تاریخ مشرق را نیز محفوظ میداشتند شایسته آن بود که این مختصر تاریخ هم حذف گردد . از این جهت لازم است راجع بادوار انتقال یا اعصاری که علم و فضل در ذروه ترقی بود بیشتر شرح و بسط داد تا نسبت باوقائیکه میان عقاید یا افکار متضاد یا طبایع جاه طلب جدال و رقابت بیفایده بر پای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعه ماست از جنس قسمت دوم محسوب میشود . در این عصر زبان ادبی (که بطور تحقیق در قرن ۱۴ میلادی صورت ثابته یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگر نه بواسطه حسن عدیم النظر او بود میتوانستیم بگوئیم دیروز ساخته شده است) تغییر مهمی نکرد . تا اواسط قرن نوزدهم معدودی از اشکال جدید شعری و شیوه های

ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که جنون تشیع عهد صفویه را تغییری بدهد تا هنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸۴۴. اما تأثیر و اهمیت آن مذهب باز از لحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰۶ بود. بهلاوه تفصیل هجوم افغانها و طلوع نادر شاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است. واسم بعضی از کتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد محاسن آنها بقدری است که امروز بزحمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد و هرگاه بخواهیم مختصر بیان کرده و بقالب این تألیف در آوریم ضایع و ناقص خواهند گردید. از این رو بهتر دانستم که در این فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دو قرن اخیر اکتفا نمایم.

هجوم افغانها ۱۷۲۲ - ۱۷۳۰ م

بر خلاف اعراب و مغولها و تاتارها و ترکها که ایران را مقهور
اخلاق افغانها یگانگان میساختند، افغانها هر چند از جنبه مادی با ایرانیان
اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی و از خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند
در سر تا سر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است جیمس دار-
مستتر ملاحظه کرد که در لهجه معمولی آنها موسوم به پشتو اصول و بقایای زبان
اوستائی کتاب مقدس زردشتیان موجود است. از ایرانیان جسور تر و جنگجوی تر و
خشن ترند و کمتر از ایرانیان هنرمندی و تربیت دارند. سنی معتصب هستند و همین
صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید و بواسطه همین تعصب بود
که افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنگ مذهبی بپوشانند.

قندهار که در میانه سلاطین صفویه و پادشاهان مغولی هندوستان
شرح اغتشاش قندهار همواره علت نزاع بود در سنه ۱۷۰۷ دولت ایران در آن
تصرف داشت و حکومت آنجا را بیک نفر گرجی موسوم

بگرگین خان محول نموده بود که بطرزی بسیار مستبدانه حکمفرمایی میکرد.
میرویس یکی از رؤسای افغانی که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت
طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان مجبوس دولتی باصفهان تبعید گردید. مشارالیه
در این شهر علی الظاهر آزادی تام داشته و در دربار شاه حسین پیمانم پذیرفته میشده

است . و چون فراست و دقت نظر کامل و قوهٔ دسیسه کاری بسیار داشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری را که رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کمال وضوح شناخته و تشخیص داد و با مهارت و زرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر و حاکم ایرانی در معرض خطر آن واقع بود، دامن زدن گرفت این سوء ظن البته نسبت بیک نفر عیسوی و از نهجای گرجستان زودتر و آسان تر از هر کس ممکن بود شعله ور گردد هر چند هم ظاهراً و عملاً هیچ دلیلی برای عصیان و خیانت او در دست نباشد خاصه اگر در حق او بگویند که فلان بیشتر مایل بتجدید حیات ملت خود است تا سعادت و قوت ایران!

بعد از آنکه میرویس این تخم بدگمانی را کاشت و کاملاً مورد **میر ویس در مکه** توجه دربار ایران شد، رخصت یافت که به حج برود . در ایام توقف مکه برای پیشرفت مقصود خود با اقدام مهم دیگری مبادرت ورزید و از علمای بزرگ استفتا کرد که آیا رعایای سنی مذهبی که تحت سلطهٔ پادشاه افاضی (شیعه) باشند مجبور باطاعت او هستند یا در هنگام فرصت مختارند با وی مقاومت کرده اگر لازم باشد بزور شمشیر از خود دفاع نمایند. فتوای علماء مطابق شق ثانی و موافق منظور او بود میر ویس آن را با خود باصفهان و از آنجا بقندهار برد زیرا که در سال ۱۷۰۹ دولت باو اجازه داد که بمحل خود برگردد و در حق او بگرگین خان توصیه کامل نمود . اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فساد کرد و هنگامیکه عدهٔ کثیری از قشون ساخاوی ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میر ویس و همراهانش وقت را غنیمت دانسته و در موقعیکه بقیه لشکر از قلعه خارج بود حمله آورد و خود گرگین خان و بسیاری از لشکریان را مقتول نمود و شهر را متصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میر ویس خیلی مفید واقع شد و بواسطهٔ آن تردید و ندامت وجدانی پیروان ضعیف القلب خود را که بدو در تمرد و عصیان نسبت بحکومت ایران تعلق کرده بودند بر طرف ساخته بلکه آنها را با هموطنان پرهیجان دیگر خود متحد کرد تا او را بشاهی قندهار و سرداری لشکر ملی انتخاب نمودند .

دولت ایران بعد از آنکه چند بار با کمال کمدلی اقداماتی **ظفر یافتن عاصیان** برای غلبه بر شهر و یاغیان حصارى نمود ، خسرو خان

برادرزاده گرگین خان مقتول را با ۳۰۰۰۰ نفر بتسخیر قندهار فرستاد هر چند در بدو امر غالبه نصیب شد و افغانها شرایطی برای تسایم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسرو خان بیچوجه قبول نمود و عاصیان مجبور شدند با نومییدی تمام مجدداً جد و جهدی کنند نتیجه این شد که سردار اردر بدر و زندگانی گفت و لشکر ایران بطور قطع شکست خورد و از تمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفر رهائی یافت . دو سال بعد يك لشکر دیگر بسرداری رستم خان از ایران آمد و همچنین مغلوب یاغیان گردید و تمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان در آمد .

میر محمد دپسر
میر ویس جانشین
پدر میشود

میر ویس که بطریق مذکور در ظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را مهملد ساخت در ۱۷۱۵ و داع زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبدالله ریاست یافت و چون بنا بر شرایطی سلطنت ایرانیان را پذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میر ویس او را کشته بلافاصله خود را پادشاه خواند . چون باین ترتیب ضعف دولت ایران از پرده بیرون افتاد شورشهای دیگر بر دیگران نیز بافغانهای قندهار تأسی نمودند . از جمله افغانهای ضد دولت ایران ابدالی هرات و ازبکهای ماوراءالنهر و کردها و لگزی ها و

اعراب بحرین شوریدند هر چند صفی قلی خان با ۳۰۰۰۰ نفر موفق شد که ۱۲۰۰۰ ازبک را در هم شکند لیکن بلافاصله بدست افغانهای ابدالی مغلوب گردید .

تصرف افغان ها
کرمان را

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحمله نمود از صحرای سیستان گذشته کرمان را تصرف کرد اما چهار ماه بعد لطفعلی خان سردار ایرانی او را از آنجا بیرون راند و خود بشیر از رفته به تنظیم « لشگری که سالها مانند آن در ایران دیده نشده بود » همت گماشت . میخواست افغانها را در هم شکسته مجدداً قندهار را مسخر کند بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعزت یکی از دسایس درباری که با شتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید و چون محبوسان باصفهانش بردند . و سپاهی که مشارالیه باین زودی و با این دقت جمع و منظم کرده بود پراکنده شد و بهمان نسبت افغانها جانی تازه گرفتند . فتح و غارت شماخی بتوسط لگزیها و ظهور علائم عجیب و غریب در آسمان پیش از پیش موجب رعب ایرانیان گردید و حکم عمومی

شاه حسین برای توبه و استغفار و انابه، نتیجه اش فقط این شد که بر ضعف قلب و ترس عامه افزود.

سنه مشنومه ۱۷۲۲ با محاصرهٔ ثانویه و فتح کرمان بدست میر محمود

اتحاد زردشتیان و افغانها

شروع شد. واقعهٔ معتابیهی که مربوط باین قضیه می شود

این است که عدهٔ از زردشتیان با میر محمود همراه و متحد

شدند این ها ۱ بقایای معدودهٔ ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین

زردشت پایدارند و بیشتر در یزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که

کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند. چرا این قوم غیر مسلم با مسلمانان

خارجی متحد شده و با هم وطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند؟ مشکل است جز این

جوابی مقنع پیدا کرد که تعصب و سختگیری ملاهای شیعه موجب گردید که قوم

مزبور باین اقدام فوق العاده مبادرت نمایند. اگر حقیقت داشته باشد عجیبتر اینست

که بنا بر قول هانوی از بهترین سرداران میر محمود یکنفر زردشتی بود که هر چند

نصر الله نام داشت. و این از اسامی مسلمانان است، لیکن بر حسب بیانات مؤلف مذکور: ۲

« از پرستندگان آتش بود زیرا که سلطان دو نفر هیرید استخدام کرده بود تا در

جوار مرقدش شعلهٔ مقدس را افروخته نگامدارند »

میر محمود از کرمان راه یزد را پیش گرفت ولی شهر

پیشرفت افغانها بجانب اصفهان

مزبور را نتوانست بحمله مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان

راند و مستهز آنه ۳۱۵۰۰۰ تومانی را که بعنوان پیشکش

و بشرط مراجعت بوی تقدیم نمودند رد کرد و عاقبت گلون آباد را که در سه

فرسخی پایتخت صفویه واقع است لشکر گاه ساخت پس از مباحثات و عرض عقاید

مختلفه بالاخره سپاه ایران از اصفهان بیرون آمد در ۷ مارچ و روز بعد بالشکر افغان

مقابل شد و بیشتر بعزت خیانت والی عربستان شکست فاحشی بر او وارد گردید.

جنگ گلون آباد که در یکشنبه ۸ مارچ ۱۷۲۲ در میان ایرانیان

جنگ گلون آباد ۸ مارچ ۱۷۲۲

و افغانان واقع شد چنان کار سلسلهٔ صفویه را از روی قطع

خاتمه داد که حرب قادسیه در ۶۳۵ میلادی کار ساسانیان را

(۱) انقلاب ایران تألیف هانوی جلد اول صفحه ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنا بر حساب

هانوی در آنوقت معادل مبلغ ۳۵۰۰۰ لیره بوده است (صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور)

و جدال لشکر خلیفه با سپاه مغول در خارج بغداد بسال ۱۲۵۸ مسیحی کار دولت عباسی را بانجام رسانید . در میان این سه جنگ يك نقطه شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت و جلال مدافعین و حقارت و ضعف ظاهری مهاجمین است .

يك مقایسه عجیب . مشابَهت میان جنگ قادسیه و حرب بغداد در يك صفحه

از کتاب الفخری مذکور است ۱ و شرح ذیل که از قلم

هانوی تراوش یافته ۲ هر گاه با آن مطابقه شود بسیار جالب توجه خواهد بود :

« آفتاب تازه در افق ظاهر شده بود که دو لشکر بادقتی که از خواص این

موقع دهشت انگیز است بنظاره یکدیگر ایستادند . سپاه ایران با درخشان ترین

زیورهای درباری خود در آمیزین ساخته از شهر بیرون آمد چنانکه گوئی بنمایشی یا جشنی

میرود نه بمیدان قتال . گرانبهائی و رنگارنگی سلاح و لباس و زیبائی اسبان و طلا

و جواهریکه بعضی از زین هارا مستور کرده بود و جلال و شکوه خیم لشکر تمام

اینها اردوگاه ایران را بسیار مجلال و آراسته جلوه میداد

« از طرف دیگر عده خیلی کمتری مبارز که خستگی و حرارت آفتاب رنگشان

را دیگر گون و پوستشان را خراشیده بود انتظار می کشیدند . لباسشان بقدری

کهنه و در این سفر دراز چنان پاره پاره شده بود که بزحمت آنها را از سرما محفوظ

میداشت . زینت اسبانشان فقط از چرم و برنج بود و هیچ چیز براق و درخشانی

نداشتند مگر سنان و شمشیر » .

این سه جنگ بزرگ و قطعی از چند جهت یکدیگر

مشابَهت و مابایت هجوم شباهت داشتند . در هر سه مورد يك سلسله جلیله تاریخیه

عرب و مغول و افغان که درجه انحطاط و معنویت در زیر پرده جلال ظاهری

مستور مانده و چون تا آنوقت بلا معارض بوده صورت

قوت و شکوهش جلوه داشت از حمله قومی سلحشور و جسور که تا آن زمان

بزحمت نامشان بگوش میرسید یا کمی از وحشی بهترشان میدانستند مضمحل و ناپدید

(۱) برای ترجمه این قسمت رجوع کنید بصفحه ۶۲ جلد دوم تاریخ ادبی ایران تالیف من - و برای

متن مراجعه نمائید بصفحه ۸ - ۹۷ خود کتاب چاپ اهلوارد Ahlwardt (۲) انقلاب ایران

(چاپ لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۵ - ۱۰۴

گردیده است و در هر سه مورد فساد و انحطاط در يك مدت كم و بیش طولانی
پیشه مملکت را خورده آخرین واقعه را نه فقط ممکن بلکه حتمی میساخت . فساد
و انحطاط مزبور اگر چه درجه شدت و ضعف و دائره وسعتش تاریخی که آخرین
تیر مهلك بنشانه نخورد کاملاً معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و
روشن است . و بر حسب اخلاق و چابکی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف میگشت عرب در
قرن هفتم میلادی دولتی عظیم تشکیل داد که شش قرن بر پای مانده و در آب و خاک
وسکنه ممالکی که تحت اختیارشان آمد تغییرات عمیقاً حادث کردند . دائره فتوحات
مغول حتی از عرب هم وسیعتر بود زیرا که از چین و تبت تا آلمان و روسیه
و امسخر ساختند اما درجه ارتباط و التصاق آن دولت بزرگ خیلی کمتر از سلطنت
عرب بود . غلبه افغانها که اکنون موضوع بحث ماست کمی با ایلغار و نهب و
غارت تفاوت داشت و نتیجه اش قریب ۷۵ سال اغتشاش و هرج و مرج شد (۱۷۲۲ -
۱۷۹۵ م) این مدت را دوره سلطنت برق آسای نادرشاه در مدت کمی روشن ساخت
ایام سلطه افغان ها بر ایران عملاً فقط هشت یانه سال دوام داشت .
پس از هفت ماه که از جنگ گلون آباد گذشت سلطان حسین بر گشته بخت
بانهایت خفت بطور ترحم انگیزی تسلیم شد . گویند ایرانی ها در این جنگ تمام
توپخانه و بار و بنه و خزاین خود را از دست داده و ۱۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفر
لشکر خود را در صحنه صاف کشته گذاشتند . در ۱۹ مارچ میر محمد قهرم محبوب
پادشاه و نفر چ گاه فرح آباد را که فقط ۵۰ میل از اصفهان دور بود متصرف شد
و این مکان را اردوگاه خود ساخت . دو روز بعد افغانها محله ارمنی نشین
جلفارا گرفتند و مالیاتی عبارت از باغی وجه تقدوعده از دوشیزگان مأخوذ داشتند
و از آنجا قصد کردند که بجمعه اصفهان را صاحب شوند اما پس از آن که در ۱۹
و ۲۱ مارچ در مرتبه عاجز گشتند بمحاصره شهر همت گذاشتند .

سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای

فرار شاهزاده طهماسب میرزا

جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور

از اصفهان بقرهین

گریخته بجانب قرهین رهسپار گردید و هر چند

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود و در اکتبر همان

سال اصفهان را مسخر ساخت پس عمویش اشرف که جانشین او گردید در ۱۷۳۰ بدست بلوچها
مقتول شد .

توفیق کامل نیافت لیکن در آنجا بجمع آوری لشکر و تهیه وسائل کمک باصفهانیان مشغول شد.

کمی بعد قحط شروع شد و مردم اصفهان را ببتنگ آورد همه تقاضا نمودند که بیرون رفته بره محاصرین حمله کنند اما خروج

قحط در اصفهان

نومیدانه آنها بواسطه خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید. این شخص در تمام آن ایام تاریک فی المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود. در باریان ایران را نیز گوئی فی الحقیقه نوعی از جنون عارض شده بود که بخیاثتکاران اطمینان بسته و بر صاحب منصبان شجاع و وطن پرستی چون لطفعلی خان سوء ظن برده و آنان را تنزل رتبه داده و منفصل مینمودند. در عرض سه یا چهار ماه قبل از تسلیم شدن اهل شهر بقحطی فوق العاده دچار بودند چنانکه کار بخوردن سنگ و گربه و حتی جسد مردگان منجر شد و خاکی کثیر تلف گردید. تفصیل رقت انگیز این وقایع در کتب کروسینسکی هانوی و در شرحی که همان اوقات مأمورین کمپانی هلندی موسوم به Dutch East India که آنوقت مقیم اصفهان بوده اند نوشته اند بدست میآید متن اصلی این نوشته اخیر را دنلی H. Dunlop در کتاب زیبای خود موسوم بایران Persie نقل نموده است | هارلم ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۲ - ۲۵۷ |.

در آخر سپتامبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خود پایتخت را بمهاجمین تسلیم نماید اما میر محمود برای اینکه بوسیله

تسلیم شدن اصفهان
۲۱ اکتبر ۱۷۲۲

محاصره و تحطی شده محصورین را تقابل داده و قوای فکری آنها را ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگو را بدرازا کشید قسمی که در ۲۱ اکتبر بالاخره اجازه دادند شاه پیاده بفرح آباد که بیش از این تفرجگاه مطاوب و دلپسند او بود و در این موقع دشمنان سنگدل و جفا کارش در آنجا اردوگاه داشتند رفته تاجی را که میر محمود شش روز بعد برسو نهاد تقدیم نماید. چون طهماسب میرزا در قزوین خبر استغفای پدر را استماع کرد. تاج شاهی برسو گذاشت اما در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم باهان الله خان که در عرض راه قم و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند.

در این موقع طهماسب بیک وسیله بی اثر و نکبت استمداد طهماسب از روس و عثمانی آمیزی که عبارت بود از استمداد از روس و

عثمانی دست زد. این دو دولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محضیر ایران دوخته و یکی گیلان و دیگری تفلیس را فرو گرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهده بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب در مقابل بیرون کردن افغانها از ایران و تجدید استقرار سلطنت ولایات گیلان و مازندران و گرگان و شهرهای باکو و دربند و مضافات را بروسیه واگذار مینمود. چیزی نگذشت که ترکها ایروان ضحجوان و خوی و همدان را تصرف کردند اما از تبریز رانده شدند. در جولای ۱۷۲۴ در اسلامبول قرار دادی میان روسیه و عثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید. ۱

**قضاوت و سفاکی
افغانها**

مقارن این احوال میر محمود در اصفهان مشغول سفاکی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجبا و رؤسای شهر را در خون کشید و قساوت را بجائی رسانید که دو پست طفل از خانواده مقتولین را نیز کشت. همچنین نزدیک سه هزار نفر از قراولان خاص شاهی را با جمعی از اشخاصیکه نسبت بآنها سوءظن داشت یا از نفوذ و قدرتشان میترسید هلاک کرد. در سال بعد (۱۷۲۴ م) یکی از سرداران افغانی موسوم به زبردست خان بگرفتن شیراز که همکار سابقش نصرالله ۲ از عهده تسخیر آن بر نیامده بود موفق گردید. در اواخر سال میر محمود خود را مهیا ساخت که بیزد حماه برود زیرا که تا آنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر از ترس اینکه مبادا زردشتیان یزد نیز بهم مذهبان کرمان خود تاسی نموده وبافغانها مایحق شوند عده کثیری از آنها را عرضه هلاک ساختند.

**کشتن محمود
بازماندگان خانواده
سلطنتی را و قتل خود
او بدست اشرف**

در این اوقات میر محمود از عصیان و نافرمانی روز افزون برعم خود اشرف مشوش شده وعلی المشهور از قساوت هائی که کرده بود وجدانش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را بر ریاضت وا داشت؛ اما این اعمال برسوء خلق و مالیخولیای او افزود بطوری که در ۷ فبراری ۱۷۲۵ تم-ام بازماندگان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دو کودک بسیار خردسال او بقتل رسانید، پس از اینوقت اختلال امورش دائمی بافزایش نهاد تا اینکه در ۲۲ آپریل

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرار داد مذکور رجوع شود بجلد اول صفحه ۱ - ۲۰۰ از انقلاب ایران تألیف هانوی. (۲) بصفحات قبل همین کتاب رجوع شود

۱۷۲۵ پسر عمش اشرف او را کشته و بر تخت شاهی جلوس کرد ، میر محمود در موقع مرگ بیست و هفت سال داشت و در حق او می نویسند که مردی میانه بالا و سفاک بود گردش بقدری کوتاه بود که تصور میرفت سرش از روی دوش رسته است صورتی باریک و بینی پهن و ریشی نازک و سرخ رنگ داشت نظر و منظرش وحشیانه و سیمایش خشک و نامطبوع بود ، دیدگان احوال و آبی رنگ خود را مثل اشخاصی که در دریای فکر غوطه ورند معمولاً بزمین میافکنند .

در این موقع روسیه بسبب فوت پتر کبیر همسایه کم خطری
وفات پتر کبیر و
شاه بود اما عثمانیان دائم‌الجلو می آمدند و عاقبت در ۳۱ گت
هجوم عثمانیان بایران
۱۷۲۵ بفتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان

رسیدند ، ولی قبل از وصول بشهر مزبور مراجعت کردند و بترتیب قزوین و مراغه را در سنه ۱۷۲۶ تصرف نمودند لیکن در نزدیکی کرمانشاه از اشرف شکست یافتند هقارن این احوال عبدالعزیز خان فرستاده اشرف باسلامبول رفته بود و با غرور تمام ادعا میکرد که خداوند گارش خلیفه شرق و سلطان عثمانی باید خلیفه غرب باشد این اظهارات او موجب تکدر در باریان عثمانی گردید ولی مشارالیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد .

سپاهیان و ملت عثمانی خیلی از این جنگت تنفر داشتند زیرا
گفتگوی عثمانیها
نمیدانستند بچه مناسبت باید باسنیان همکیش خود مصاف داده
وافغانها
و در نتیجه يك سلسله رافضی شیعه را مجدداً بر تخت خود
مسئقر سازند . از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بودند که
تجزیه خلافت برای حفظ اسلام ضرر است ، و لذلك عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷^۱
صلحنامه تهیه شد و در همدان باامضاء رسید .

این خطر هنوز رفع نشده بود که سانحه بزرگتری رخ داد
قیام نادرشاه
و در قلیل زمانی برای افغانها مشوم و وخیم گشت خطر مزبور
عبارت بود از ظهور نادرقلی که کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی از نوابغ
فوق العاده و بیباک و سفاکی است که نظیرش در ایران دیده نشده است ، تا اینوقت

(۱) برای ملاحظه مفاد آن که دره ماده مندرج است رجوع شود بجلد اول صفحه ۲۵۴-۵ کتاب سابق الذکر تألیف هالوی

که قریب چهل سال از عمر او میگذشت بهیچوجه چیزی از وی شنیده نشده بود. اما در این سال از مکن خود که حصارى طبیعى است و بعد از آن تاریخ بکلات نادر ۱ معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و بنام شاه طهماسب نیشابور را بتصرف در آورد طهماسب در این اثناء بطور موقت در فرح آباد مقام داشت و رئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بغرور و تکبر از وی پذیرائی و حمایت میکرد.

بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمود و مراجع **قتل فتحعلی خان قاجار** او را بخود جاب کرد و در قایل مدتی شاه را از فتحعلی خان قاجار بدگمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب و نادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند.

در این اوقات نادر را طهماسبقى خطاب میکردند که بمعنی **فتح نیشابور** غلام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمال شادمانی

نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد و از آنجا بهرات رفتند. همچنین سفیری باسلامبول فرستاد و در مقابل شخصی موسوم بسلیمان افندی از آنجا با ایران آمد.

مقارن این احوال اشرف که یزدو کرمان را مسخر کرده بود

سپاهی بالغ بر سی هزار نفر جمع آورده روی به خراسان نهاد تا با شاه طهماسب مقابله کند اما در دوم اکتبر در دامغان

شکست اشرف در دامغان

از نادر شکستی قطعی یافت جنگ سخت دیگر نیز سال بعد در مورچه خوار نزدیک اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشتند و يك عده دوازده هزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد.

اما اشرف قبل از تخلیه شهری که بدست او رو بخرابی نهاده بود

شاه سلطان حسین بدبخت را کشته و اغاب زنان حرم شاهی و خزینه سلطنتی را با خود برد. وقتی که شاه طهماسب ثانی در

تخلیه اصفهان و قتل شاه حسین بدست افغانها

۹ دسامبر وارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

(۱) این قاعه را که در نگاهدارش کمال مراقبت روا میدارند. لرد گرن دیده و با نهایت مینای که بدخول آن داشته از ورود در آن محروم ماند رجوع کنید بکتاب «ایران» مشارالیه جلد اول صفحه ۱۲۵—۱۴۰ خاصه نظر اجمالی که در ۱۳۴ مندرج است.